



مارکس . انگلس

خطابیه شورای مرکزی
به
اتحادیه کمونیست‌ها

مارس ۱۸۵۰

برگردان از

هواداران سازمان وحدت کمونیستی - فرانسه

"خطابیهی شورای مرکزی به اتحادیه کمونیست‌ها" که از طرف هواداران سوک بنا به ضرورت مباحث داخلی در این سازمان در زمان تشکیل "شورای ملی مقاومت" ترجمه گردید برای اولین بار توسط "آرشیو اسناد سازمان وحدت کمونیستی" انتشار بیرونی می‌یابد. آن چیزی که در این نوشته کوتاه و بسیار مهم، ما را وادار به بازنویسی این مطلب در فرمتی بهتر و انتشار بیرونی آن می‌کند، متدولوژیی است که مارکس و انگلس در باره ضرورت ایجاد تشکل مستقل کارگری و رابطه این طبقه در مبارزه طبقاتی با به ویژه خرده بورژوازی و سایر طبقات در سراسر این نوشته به کار بردند و برای جنبش کمونیستی ایران آموزنده خواهد بود، می‌باشد.

آرشیو اسناد سازمان وحدت کمونیستی

۰۴-۰۴-۲۰۱۳

<http://www.vahdatcommunisti.com>

یادداشت

خطابیهی شورای مرکزی به اتحادیه کمونیست‌ها را مارکس و انگلس در شرایطی نوشتند که اوضاع اجتماعی آلمان خبر از برآمدها و جنبش‌های انقلابی جدیدی می‌داد. امروز در شرایطی که سرکوب و خفقان در رژیم سرمایه‌داری اسلامی به اوج خود رسیده و نیروهای چپ در تشتت کامل به سر می‌برند، نیروهای خرده بورژوا و بورژوا فرصت مناسبی یافته اند تا آلترناتیو خود را پیش نهاده و با سردادن فریادهای وحدت همگانی علیه رژیم، نیروهای چپ را به پیوستن به "شورای ملی مقاومت" فرا خوانند و در این راه حتی برخی از "چپ" ها را هم ذوقزده کنند. در چنین شرایطی مطالعهی این اثر مهم و تعیین کنندهی مارکسیسم برای کمونیست‌ها که بنابر تعریف منافع پرلتاریا و انقلاب سوسیالیستی را در رأس اهداف خود قرار می‌دهند، اهمیت ویژه و مشخص می‌یابد. البته ما بر آن نیستیم که از شرایط آلمان آن زمان برای اوضاع کنونی ایران الگو برداریم، بلکه چون معتقدیم متدولوژی بکار رفته در این اثر و روح کلی رهنمودهای آن از اعتبار عام برخوردارند و می‌توانند در تعیین طرز برخورد کمونیست‌ها به نیروهای خرده‌بورژوا و موکرات و بورژوالیبرال، سهم ارزنده‌ای ایفا کنند، مطالعهی دقیق آن را به همه‌ی رفقا توصیه می‌کنیم.

از این اثر قبلاً چندین ترجمه منتشر شده که همه‌ی آنها را مغلوط، نارسا و حتی گاهی تحریف آمیز یافتیم و به همین جهت خود به ترجمه‌ی جدیدی از آن اقدام کردیم. توضیح آخر اینکه آنچه میان () آمده و زیر نویس‌ها اضافاتی از ماست.

هواداران سازمان وحدت کمونیستی - فرانسه

۱۹۸۲/۶/۱۵

از شورای مرکزی به اتحادیه

برداران!

در طی دو سال انقلابی ۴۹ - ۱۸۴۸، اتحادیه^۱ از دو لحاظ تحکیم یافته است: از سویی اعضای آن در همه‌ی زمینه‌ها، از مطبوعات گرفته تا در سنگرها و در میدان‌های نبرد، با تمام توان خود در جنبش شرکت جسته و همواره در صف نخست پرولتاریا، این تنها طبقه‌ی حقیقتاً انقلابی، قرار داشته‌اند. از سوی دیگر اتحادیه از این جهت تحکیم یافته که معلوم گردیده است که نظراتش در باره جنبش که در بخشنامه‌های کنگره و شورای مرکزی در ۱۸۴۷ و نیز در مانیفست کمونیست طرح شده بود، تنها نظرات منطبق با حقیقت بوده‌اند. امیدهایی که در این اسناد بیان شده بودند کاملاً تحقق یافتند و دیدگاه اتحادیه در باره‌ی وضعیت اجتماعی کنونی که در آن زمان اتحادیه آن را فقط بطور مخفیانه ترویج می‌کرد، امروزه در سر هر کوی و برزن بر سر زبان‌هاست. معهدا و در عین حال سازمان اتحادیه استحکام پیشین خود را از دست داده است: بسیاری از اعضاء علیرغم آنکه مستقماً در جنبش انقلابی دست داشتند، گمان بردند که دیگر زمان انجمن‌های سرّی سپری شده و فعالیت علنی به تنهایی کافی است. تعدادی از واحدها و بخش‌های ولایتی (کمون) به حفظ ارتباط خود با شورای مرکزی بی‌توجهی کرده و اجازه دادند این ارتباط به تدریج گسسته شود. حزب دموکراتیک یعنی حزب خرده‌بورژوازی در آلمان متشکل می‌شد. حال آن‌که حزب کارگر تنها تکیه گاه مستحکم خود را از دست می‌داد و اگر هم در برخی مناطق هنوز تشکلی داشت حداکثر بخاطر اهداف محلی بود و به این ترتیب در جنبش همگانی کاملاً تحت سلطه و رهبری خرده‌بورژواهای دمکرات قرار گرفت.

باید به چنین وضعی پایان داد. استقلال کارگران را باید دوباره برقرار ساخت. شورای مرکزی با درک این ضرورت در زمستان ۴۹ - ۱۸۴۸ به یوزف مول ماموریت داد که به آلمان رفته و به سازماندهی مجدد اتحادیه بپردازد. اما ماموریت مول ثمر چندانی نداد، علتش هم این بود که از سویی کارگران آلمان در آن زمان هنوز تجربه‌ی کافی نداشتند و از سوی دیگر خیزش ماه مه گذشته باعث قطع فعالیت مول شد^۲. مول خود نیز سلاح برگرفت و به ارتش باد پالاتینا **Bade-Palatinat** پیوست و بالاخره در ۲۹ ژوئیه^۳ در نبرد مورگ **Murg** از پای در آمد. با مرگ وی اتحادیه یکی از قدیمی‌ترین و فعال‌ترین اعضای خود را از دست داد، عضوی که در همه‌ی کنگره‌ها و در شورای مرکزی فعالانه شرکت کرده و قبلاً نیز سفرهای ماموریتی چندی را با موفقیت کامل به انجام رسانده بود.

^۱ - اتحادیه (لینک) کمونیست‌ها: نخستین سازمان کمونیستی بین‌المللی که مارکس و انگلس از بنیان‌گذاران اصلی آن بودند و از ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۲ فعالیت می‌کرد. برای شناخت بیشتر رجوع کنید به "مختصری در باره تاریخچه اتحادیه کمونیست‌ها" نوشته انگلس ترجمه و نشر انتشارات سپاهکل.

^۲ - منظور خیزش‌هایی است که در ماه‌های مه و ژوئیه ۱۸۴۹ و برای دفاع از قانون اساسی امپراتوری که در مجلس ملی فرانکفورت تصویب شده بود، اما بسیاری از دولت‌های وقت آلمان آن را زیر پا گذاشته بودند، صورت گرفت. این خیزش‌ها در ژوئیه ۱۸۴۹ سرکوب شدند.

^۳ - در چاپ ۱۸۸۵ اشتباهاً تاریخ ۱۹ ژوئیه ذکر شده است.

پس از شکست احزاب انقلابی آلمان و فرانسه در ژوئیه ۱۸۴۱، تقریباً تمامی اعضای شورای مرکزی به لندن رفته و در آنجا نیروهای انقلابی تازه‌ای به صفوف ایشان پیوستند و همه با شور و عزمی تازه به سازماندهی مجدد اتحادیه پرداختند.

سازماندهی مجدد را فقط با فرستادن یک پیک می‌توان عملی کرد. برای شورای مرکزی بسیار اهمیت دارد که پیک دقیقاً در این هنگام عزیمت کند که انقلابی دیگر در شرف وقوع است و حزب کارگرای باید از تشکلی بیشتر وحدتی کامل‌تر و استقلالی تا حد ممکن افزون‌تر برخوردار باشد تا دوباره همانند سال ۱۸۴۸ به دنبال بورژوازی کشیده نشود و توسط آن مورد بهره برداری قرار نگیرد.

برادران! ما در ۱۸۴۸ نیز به شما گفتیم که بورژوالیبرال‌های آلمان می‌روند که قدرت را بدست گیرند، گفتیم که آنان این قدرت را بلافاصله علیه کارگران بکار خواهند برد. و شما خود دیدید که چه شد: در حقیقت این بورژواها بودند که پس از جنبش مارس ۱۸۴۸ بیدرنگ قدرت دولتی را تصرف کردند و بلافاصله با استفاده از آن کوشیدند تا کارگران را، که تا همین دیروز متحد ایشان در نبرد بودند، به همان وضعیت ستم‌بار قبلی شان پس برانند. هر چند بورژوازی تنها هنگامی توانست به این هدف دست یابد که حزب فنودال، که در انقلاب مارس کنار زده شده بود، متحد شد و بالاخره هم قدرت را دوباره به این حزب فنودال طرفدار حکومت مطلقه تسلیم کرد، معذا توانست شرایطی را برای خود فراهم سازد که سرانجام در نتیجه‌ی گرفتاری‌های مالی حکومت موجب خواهند شد که تمامی قدرت به دست وی بیفتد و تمامی منافعش تضمین شوند، البته اگر در این میان و بر فرض محال جنبش انقلابی از هم اکنون جایش را به وضعی به اصطلاح صلح آمیز دهد. بورژوازی برای به کرسی نشاندن سلطه‌ی خویش حتی احتیاجی نخواهد داشت که بادست زدن به اقدامات قهرآمیز علیه مردم خود را منفورسازد، چرا که تمامی این اقدامات قهرآمیز قبلاً توسط ضد انقلاب فنودالی صورت گرفته‌اند. اما جریان امور این مسیر مسالمت آمیز را طی نخواهد کرد. بلکه برعکس، انقلابی که این جریان را تسریع خواهد کرد در شرف وقوع است. این انقلاب یا با خیزش خود محتار پرولتاریای فرانسه براه خواهد افتاد و یا از طریق هجوم "اتحاد مقدس"⁴ به بابل مدرن انقلابی⁵.

در انقلاب آینده، نقشی را که بورژوالیبرال‌های آلمان در ۱۸۴۸ در برابر مردم ایفا کردند، آری این نقش خائنانه را خرده‌بورژواهای دمکرات برعهده خواهند گرفت، همان خرده بورژواهایی که فعلاً در درون اپوزیسیون همان جایگاهی را دارند که بورژوالیبرال‌ها پیش از ۱۸۴۸ داشتند. این حزب، یعنی حزب دموکراتیک که از حزب قدیمی لیبرال برای کارگران خطرناکتر است، مرکب از سه جناح است:

۱ - پیشرفته‌ترین جناح‌های بورژوازی که هدف خویش را براندازی بلاواسطه و کامل فنودالیسم و حکومت مطلقه قرار داده‌اند. این گرایش را برلینی‌هایی نمایندگی می‌کنند که قبلاً اتحاد و عدم پرداخت مالیات را موعظه می‌کردند.

⁴ - "اتحاد مقدس" معاهده ارتجاعی سلاطین روسیه، اتریش و پروس بود که در ۱۸۱۵ و به منظور سرکوب جنبش‌های انقلابی و حفظ رژیم‌های فنودالی و سلطنتی منعقد شده بود.

⁵ - منظور پاریس است که پس از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه کانون انقلاب دانسته می‌شد.

۲ - خرده بورژواهای دموکرات و مشروطه طلب که در جنبش اخیر، چنان که نمایندگانشان یعنی جناح چپ مجلس فرانکفورت و کمی بعد پارلمان اشتوتگارت و نیز خود آنان در فعالیت‌های تبلیغاتی خویش در دفاع از قانون اساسی امپراتوری نشان دادند، بدنبال تاسیس یک دولت فدرال کم و بیش دموکراتیک بودند.⁶

۳ - خرده‌بورژواهای جمهوریخواهی که آرمانشان برای آلمان یک جمهوری فدراتیو از نوع کنفدراسیون سوئیس است و امروز خودشان را "سرخ" و "سوسیال‌دمکرات" می‌نامند، چرا که به این توهم بورژوای بزرگ بر بورژوای کوچک (خرده‌بورژوا) را از میان بردارند. نمایندگان این جناح در کنگره‌ها و کمیته‌های دموکراتیک عضو بوده، رهبری انجمن‌های دموکراتیک را بر عهده داشته و نیز در مطبوعات دموکراتیک قلم می‌زده‌اند.

اینک که این جناح‌ها شکست خورده‌اند، همگی خودشان را جمهوریخواه یا سرخ می‌نامند، درست همان‌طور که خرده‌بورژواها، جمهوریخواه در فرانسه امروز خود را سوسیالیست می‌خوانند. آن‌ها در آن‌جا که هنوز بتوانند اهداف خود را از طریق مشروطه طلبی دنبال کنند (مثلاً در وورتمبرگ، باواریا و ...) از موقعیت سود می‌جویند و با تکرار همان جمله پردازی‌های قدیمی عملاً ثابت می‌کنند که اصلاً عوض نشده‌اند. از این گذشته، ناگفته پیداست که تغییر نام این حزب به هیچ وجه در طرز رفتار آن نسبت به کارگران تغییر نمی‌دهد، بلکه تنها بیانگر آنست که این حزب فعلاً خود را ناگزیر می‌بیند که علیه بورژوازی که به حکومت مطلقه پیوسته جبهه تشکیل دهد و (به این منظور) به پرولتاریا تکیه کند.

در آلمان حزب خرده‌بورژوا و دموکراتیک بسیار قوی است و نه تنها اکثریت عظیم ساکنان بورژوای شهرها، خرده فروشان صنعتی و استادکاران را در بر می‌گیرد، بلکه در آن از دهقانان و پرولتاریای روستا نیز یافت می‌شود، و این تا زمانی است که پرولتاریای روستا هنوز نتوانسته باشد در درون پرولتاریای خودمختار شهرها تکیه گاهی بیابد.

شیوه برخورد یک حزب کارگری انقلابی به دموکراسی خرده‌بورژوائی باید چنین باشد: این حزب، دموکراسی خرده‌بورژوایی را (در مبارزه) علیه جناحی که خواهان سقوط آن است همراهی می‌کند و هر جا که این دموکراسی بخواهد از این حزب برای تثبیت و استحکام خویش بهره گیرد، با آن به مبارزه می‌پردازد.

خرده‌بورژواهای دموکرات نه فقط نمی‌خواهند تمامی جامعه را در جهت منافع پرولترهای انقلابی دگرگون سازد، بلکه خواستار آنند که نظم اجتماعی را تا آنجا تغییر دهند که جامعه‌ی موجود تا حد ممکن برای خودشان قابل تحمل و آسایش باشد. بنابراین آنان پیش از هر چیز خواهان آنند که با محدود کردن بوروکراسی و تحمیل مالیات‌های عمده به مالکین بزرگ ارضی و بورژواها، از هزینه‌های عمومی (دولتی) کاسته شود. به جز این ایشان می‌خواهند تا از طریق ایجاد موسسات وام عمومی (دولتی) و قوانین ضد رباخواری، فشار سرمایه‌ی بزرگ بر سرمایه‌ی کوچک از میان برداشته شود، و این امر به ایشان و دهقانان امکان خواهد داد تا

⁶ - جناح چپ مجلس فرانکفورت: جناح خرد بورژوازی مجلس ملی که پس از انقلاب مارس آلمان در ۱۸ مه ۱۸۴۸ در فرانکفورت اولین نشست خود را برگزار کرد. این مجلس هدف اساسی خویش را یکپارچه ساختن نواحی مختلف آلمان و تهیه یک قانون اساسی برای آلمانی واحد تعیین کرد. با این حال مجلس در پی تردیدها و اهمال اکثریت لیبرال و بی تصمیمی جناح چپ، در بعهده گرفتن قدرت تردید بخرج داده و نتوانست موضع قاطعی در مسائل اساسی انقلاب آلمان در ۴۹ - ۱۸۴۸ اتخاذ کند. در ۳۰ مه ۱۸۴۸ مجلس به اشتوتگارت انتقال یافته و در ۱۸ ژوئن ۱۸۴۸ از هم پاشید.

بجای کمک گرفتن از سرمایه داران، از دولت و تحت شرایطی مناسب کمک مالی بگیرند. و بالاخره ایشان خواستار آنند که با لغو کامل سیستم فئودالی، رژیم مالکیت بورژوازی در سراسر روستاها برقرار شود. برای دست یافتن به این خواسته‌ها، ایشان به شیوه‌ای از حکومت دموکراتیک مشروطه نیازمندند که بتواند اکثریت را نصیب ایشان و متحدین‌شان یعنی دهقانان سازد و به آنان آن خودمختاری اداری را بدهد که بتوانند کنترل مالکیت ناحیه‌ای (کمون) و یک رشته از مناصبی را که فعلاً بوروکرات‌ها در قبضه خود دارند، بدست بگیرند.

برای جلوگیری از قدرت‌گیری و رشد سریع سرمایه نیز ایشان بر آنند که خواه حق واگذاری محدود شود و خواه تا حد ممکن به دولت واگذار گردد. و اما کارگران، مسلم است که ایشان همچون قبل مزد بگیر باقی خواهند ماند. البته آنچه که خرده‌بورژوازی‌های دموکرات برای کارگران آرزومندند چیزی نیست جز مزدی بهتر و معاشی مطمئن‌تر، آنان امیدوارند که از طریق اشتغال کارگران به وسیله دولت و نیز با اعمال خیرخواهانه به این هدف دست یابند. و خلاصه اینکه امیدوارند با دادن صدقه‌های زیر جلی، کارگران را تطمیع کرده و با قابل تحمل‌گرانی موقتی وضعیت ایشان نیروی انقلابی‌شان را در هم بشکنند. البته مطالبات مذکور در فوق مورد مدافعه‌ی همزمان همه‌ی جناح‌های دموکراسی خرده‌بورژوازی قرار ندارند و کسانی که این مطالبات در مجموع بر ایشان صورت اهدافی کاملاً مشخص را داشته باشد ندارند. هر قدر افراد یا جناح‌ها در این راه پیش‌تر روند، همانقدر هم بخش بزرگتری از این مطالبات را از آن خود خواهند شمرد، و اشخاص نادری هم که در این مطالبات برنامه‌ی خاص خود را می‌بینند، در واقع گمان می‌برند که به این ترتیب حداکثر آن چیزی را که می‌توان از انقلاب توقع داشت تصریح کرده‌اند. ولی حزب پرولتاریا به هیچ‌وجه نمی‌تواند به این مطالبات بسنده کند. در حالی که خرده‌بورژوازی‌های دموکرات خواهان پایان دادن هر چه زودتر به انقلاب، حداکثر پس از تحقق مطالبات فوق، هستند، به نفع ما و وظیفه‌ی ماست که انقلاب را مداوم‌گرانیم تا جایی که همه‌ی طبقات کم و بیش دارا از قدرت کنار زده شوند، پرولتاریا قدرت را تصرف کند و نه تنها در یک کشور بلکه در همه‌ی کشورهای تعیین‌کننده در جهان همکاری و همبستگی پرولتاریا چنان پیشرفتی کند که در این کشورها به رقابت میان پرولتاریا پایان داده و حداقل، نیروهای مولد تعیین‌کننده را در دست ایشان قرار دهد. هدف ما نه تغییر مالکیت خصوصی بلکه تنها و تنها نابودی آن است، نه پوشاندن تضادهای طبقاتی بلکه از میان برداشتن طبقات است. البته هیچ شکی نیست که در جریان توسعه‌ی بی‌وقفه‌ی انقلاب برای زمانی چند دموکراسی خرده‌بورژوازی تأثیری اولی در آلمان خواهد داشت. بنابر این باید روشن کنیم که موضع پرولتاریا و بویژه موضع اتحادیه در قبال آن (و در موارد زیر) چه باید باشد:

۱ - تا زمانی که وضعیت کنونی که در آن دموکرات‌های خرده‌بورژوا نیز تحت ستم‌اند طول بکشد؛

۲ - در مبارزه‌ی انقلابی آینده که در آن برتری با ایشان خواهد بود؛

۳ - پس از این مبارزه و تا زمانی که این برتری دموکرات‌های خرده‌بورژوا بر طبقات شکست‌خورده و نیز بر پرولتاریا ادمه یابد.

۱- در این زمان که خرده‌بورژوازی‌های دموکرات در همه جا تحت ستم‌اند، عموماً وحدت و آشتی را به پرولتاریا توصیه می‌کنند. آنها دست خود را به سوی پرولتاریا دراز کرده و می‌کوشند

حزب بزرگ اپوزیسیونی به وجود آورند که تمامی طیف‌های حزب دموکراتیک را در برگیرد. به عبارت دیگر می‌کوشند کارگران را در دام تشکیل حزبی بیندازند که در آن جمله‌پردازی‌های عام دموکراتیک غلبه دارد، حزبی که محملی برای منافع خاص خودشان است و در آن به منظور برهم زدن همکاری و همسازی (همگانی) مطالبات ویژه‌ی پرولتاریا نباید مطرح شوند. چنین اتحادی صرفاً به سود خرده‌بورژواهای دموکرات و کاملاً به زیان پرولتاریاست. به این ترتیب پرولتاریا تمامی موضع مستقل خویش را که به بهای آن همه رنج بدست آورده، از دست خواهد داد و تا حد زائده‌ی صرف دموکراسی بورژوایی رسمی تنزل خواهد کرد. بنابراین باید این اتحاد را قاطعانه رد کرد. کارگران و بویژه اتحادیه، به جای آنکه یکبار دیگر تا حد آلت دست بورژوادمکرات‌ها سقوط کنند، باید بکوشد جدا از دموکرات‌های رسمی، سازمان متمایز مخفی و علنی حزب کارگری را تشکیل دهند و هر ناحیه‌ای را به مرکز و هسته‌ی گروه‌های کارگری‌ای تبدیل کنند که در آنها موضع و منافع پرولتاریا مستقل از نفوذ بورژوایی مورد بحث قرار گیرد. بورژوادموکرات‌های برسلاو Breslau در ارگان خویش نیو ادر تزایتونگ *Neue Oderzeitung*، کارگرانی را که در یک سازمان متمایز گردهم آمده‌اند و آنان ایشان را سوسیالیست می‌خوانند، شدیداً مورد حمله قرار داده‌اند. این امر به خوبی نشان می‌دهد که بورژوادمکرات‌ها اتحاد با پرولترهایی را که از قدرت و حقوق برابر با خوشان برخوردار باشند اصلاً جدی نمی‌گیرند. اگر مبارزه با دشمن مشترک مورد نظر است، اصلاً به اتحاد خاصی نیاز نیست. هنگامی که قرار است مستقیماً علیه چنین دشمنی مبارزه شود، منافع آن دو جریان (که علیه آن دشمن مبارزه می‌کنند) موقتاً همسو می‌شوند. و در آینده نیز همچنان که تا کنون، این اتحاد صرفاً لحظه‌ای، خودبخود پیش خواهد آمد. ناگفته پیداست که در کمشکش‌های خونین آینده‌ای بویژه کارگران خواهند بود که باید با دلیری، عزم راسخ و از جان گذشتگی پیروزی را بدست آورند. در این مبارزه، خرده بورژواها باز هم چون گذشته و تا زمانی دراز به‌صورت توده‌ای متزلزل، بی‌تصمیم و بی‌عمل تجلی خواهند کرد. اما همین‌که پیروزی بدست آید، آن را صاحب خواهند شد و از کارگران خواهند خواست آرامش را حفظ کنند، به خانه شان برگردند و کارشان را از سرگیرند. آنان از به اصطلاح زیاده‌روی اجتناب کرده و ثمرات پیروزی را از کف کارگران خواهند ربود. البته کارگران قادر نیستند خرده‌بورژوادموکرات‌ها را از چنین رفتاری باز دارند، اما قادرند صعود دموکرات‌ها در برابر پرولتاریای مسلح را دشوارتر گردانند و چنان شرایطی را به ایشان تحمیل کنند که تسلط بورژوادموکرات‌ها از همان آغاز در خود نطفه‌ی سقوط خویش را داشته باشد و به زیر کشیده شدنش (از قدرت) توسط حاکمیت پرولتاریا، بگونه‌ای بارز تسهیل گردد. مهمتر این که کارگران باید در حین نبرد و بلافاصله پس از آن علیه تلاش بورژواها که خواهند کوشید از حدت جنبش بکاهند، واکنش نشان دهند و دموکرات‌ها را وادار کنند تا وعده‌های ترویستی‌ای را که امروز می‌دهند به مرحله اجرا در آورند. تلاش کارگران باید بر آن باشد که نه تنها غلیان مستقیم انقلابی یکبار دیگر پس از پیروزی سرکوب نشوند، بلکه ایشان بتوانند آن را برای مدتی هرچه درازتر تداوم بخشند، نه تنها نباید از به اصطلاح زیاده‌روی‌ها و انتقام‌کشی‌های مردم از اشخاص منفور و حمله به عمارت دولتی که صرفاً یاد آور خاطراتی تلخ‌اند. جلوگیری کرد، و نه تنها باید به این اعمال میدان داد، بلکه علاوه بر آن باید راساً رهبری آن‌ها را برعهده گرفت، کارگران باید در طول مبارزه و پس از آن و در هر موقعیتی مطالبات مخصوص به خودشان را مجزا از مطالبات بورژوادموکرات‌ها تصریح کنند. آنان باید به محض آماده شدن بورژواها برای بدست

گرفتن حکومت، خواستار تضمین‌هایی برای کارگران شوند و در صورت لزوم این تضمین‌ها را به دادن هرگونه امتیاز و قول ممکن وادارند، و این بهترین راه برای رسوا ساختن آنان است. شور و شوق پیروزی و ذوق زدگی از وضعیت جدید، پیامد همه‌ی پیروزی‌هایی است که در مبارزات خیابانی بدست می‌آیند. با این حال کارگران باید از خود هشیاری نشان داده و بر این حالات تا حد ممکن غلبه کنند تا بتوانند با آرامش و خونسردی وضعیت جدید را مورد ارزیابی قرار دهند و بی‌پرده در قبال حکومت جدید بی‌اعتمادی را دامن زنند. کارگران باید برکنار از حکومت‌های رسمی جدید، حکومت‌های کارگری - انقلابی خودشان را، خواه بصورت تشکیلات یا کمیته‌های کارگری، برپا دارند، به گونه‌ای که حکومت‌های بورژوادموکرات نه تنها پشتیبانی کارگران را سریعاً از دست دهند، بلکه از همان آغاز تحت نظر و تهدید مراجع قدرتی قرار گیرند که تمامی توده‌ی کارگران را با خود دارند. در یک کلام بلافاصله پس از کسب پیروزی، پرولتاریا دیگر باید نه در قبال حزب ارتجاعی مغلوب، بلکه نسبت به متفقین قبلی خویش یعنی حزبی که می‌خواهد از پیروزی مشترک به تنهایی بهره گیرد، بی‌اعتماد باشد.

۲- اما برای آنکه بتوان به گونه‌ای پرتوان و تهدید آمیز با این حزب که از همان نخستین ساعات پیروزی به کارگران خیانت خواهد کرد، به مقابله برخاست، کارگران باید به خوبی مسلح و متشکل و سازمان یافته باشند. باید همه‌ی اقدامات ضروری را انجام داد تا پرولتاریا بتواند به توپ و تفنگ و تیپانچه و مهمات مسلح گردد و با بازسازی گارد ملی که علیه کارگران است مقابله کند. اما در آنجا که نتوان از احیای این گارد جلوگیری کرد، کارگران باید بکوشند تا خود در گاردهای پرولتری خودمختار با رهبرانی که خود برگزیده‌اند و با برخورداری از ستاد فرماندهی خود و نه تحت فرمان مراجع دولتی، بلکه به فرمان شوراها و انقلابی ناحیه‌ای مرکب از کارگران، متشکل شوند. هر جا کارگران با هزینه‌ی دولت به کار اشتغال دارند باید در تشکل‌های ویژه‌ای با رهبران منتخب و یا در گردان‌هایی از گارد پرولتری مسلح شده و سازمان یابند. تحت هیچ عنوان نباید سلاح و مهمات را به زمین گذاشت. هرگونه تلاشی برای خلع سلاح را باید حتی اگر شده با زور عقیم گذاشت. به هیچ رساندن نفوذ بورژوادموکرات‌ها بر کارگران، تشکیل بلافاصله‌ی سازمان مستقل کارگران و تسلیح ایشان و قرار دادن سخت‌ترین و پرمخاطره‌ترین شرایط بر سر راه تسلط دمکراسی بورژوایی که در حال حاضر اجتناب ناپذیر است، این‌هاست نکات عمده‌ای که پرولتاریا و در کنار او اتحادیه باید در طول قیام آینده و پس از آن همواره در نظر داشته باشند.

۳- حکومت‌های جدید همین که کمی استحکام یابند سریعاً مبارزه‌ی خویش را علیه کارگران سمت خواهند داد. پس برای آن‌که کارگران بتوانند با قدرت با خرده‌بورژوازی دمکرات مقابله کنند، قبل از هر چیز باید در تشکل‌های سازمان‌یافته و سانترالیزه و خودمختار خود گرد آیند. پس از سقوط حکومت‌های موجود، شورای مرکزی در اسرع وقت به آلمان بازگشته و بیدرنگ کمیته‌ای را فراخواهد خواند و در آن پیشنهاد‌های لازم مربوط به سانترالیزه کردن تشکل‌های کارگری تحت رهبری مستقر در ستاد جنبش را ارائه خواهد داد. سازمان دهی سریع حداقل یک فدراسیون از تشکل‌های کارگری یکی از مهم‌ترین نکات برای تقویت و گسترش حزب کارگری است. پیامد بلافاصله‌ی سقوط حکومت‌های موجود، انتخابات برای یک مجلس نمایندگی ملی خواهد بود. در این مورد پرولتاریا باید تلاش کند که:

۱ - تحت این یا آن بهانه و در نتیجه‌ی تحریکات مراجع محلی و یا کمیسرهاى دولتی، تعدادی از کارگران از حق انتخاب محروم نگردند.

۲ - در همه جا و به موازات نامزدهای بورژوادموکرات نامزدهای کارگران معرفی شوند. اینان باید تا حد ممکن از میان اعضای اتحادیه انتخاب شده و برای پیروزی شان در انتخابات از هر وسیله ممکن استفاده شود. حتی در آنجا که کوچکترین شانس برای موفقیت وجود ندارد. کارگران باید به معرفی نامزدهای انتخاباتی خودشان بپردازند تا بتوانند استقلال خود را حفظ و نیروی خویش را برآورد کنند و موضع انقلابی و دیدگاه‌های حزب خود را علناً بشناسانند. در این مورد هم کارگران نباید فریفته‌ی عبارت پردازی‌های دمکرات‌ها شوند که مثلاً مدعی خواهند شد که کارگران با این تاکتیک موجب تفرقه در حزب دموکراتیک شده و به ارتجاع امکان پیروزی می‌دهند. هدف از این عبارت پردازی‌ها فقط یک چیز است: گول‌زدن پرولتاریا. پیشرفت‌هایی که حزب پرولتری با چنین رفتار مستقلی کسب خواهد کرد، به مراتب مهم‌تر از زیان‌هایی است که انتخاب چند ارتجاعي در مجلس در بر خواهد داشت. اگر دموکراسی از همان آغاز در قبال ارتجاع شیوه‌ای مصمم و تروریستی اتخاذ کند، نفوذ ارتجاع در انتخابات به هیچ خواهد رسید.

نخستین نکته‌ای که برسر آن دمکرات‌های بورژوا با کارگران به ستیز بر خواهند خاست، الغای رژیم فئودالی خواهد بود. همچون نخستین انقلاب فرانسه، خرده‌بورژواها اراضی فئودالی را تحت عنوان مالکیت آزاد در اختیار دهقانان خواهند گذاشت. به عبارت دیگر آنان تلاش خواهند کرد پرولتاریای روستا را در وضعیت سابقش نگهداشته و طبقه‌ای از دهقانان خرده‌بورژوا به وجود آورند، طبقه‌ای که ناگزیر از آن خواهد بود که همان ادواری از فقر و قرض روز افزون را طی کند که دهقان فرانسوی هنوز هم در آن دست و پا می‌زند.

کارگران باید در جهت منافع پرولتاریای روستا و منافع خودشان با چنین نقشه‌ای به مقابله بر خیزند. ایشان باید خواهان آن شوند که املاک فئودالی ضبط شده در مالکیت دولت باقی مانده و بصورت آبادی (کولونی) های کارگری درآیند و پرولتاریای روستا از آن‌ها بطور دسته جمعی و با برخورداری از همه‌ی مزایای کشت و زرع بزرگ بهره برداری کند. بدینگونه و در چارچوب روابط نامتعادل مالکیت بورژوایی، اصل مالکیت اشتراکی مبنایی مستحکم خواهد یافت. همچنان‌که دمکرات‌ها با کشاورزان متحد می‌شوند، کارگران نیز باید با پرولتاریای روستا متحد گردند. از این گذشته، دمکرات‌ها مستقیماً در پی آن خواهند بود که یا جمهوری فدراتیو برپایی دارند و یا، در صورتی‌که نتوانند از برپایی یک جمهوری واحد تجزیه ناپذیر اجتناب ورزند، بکوشند تا با دادن حداکثر استقلال و خود مختاری به ناحیه‌ها (کمون‌ها) و ایالات، دست کم حکومت مرکزی را فلج کنند. در مخالف با چنین نقشه‌ای، کارگران باید نه تنها در پی برپایی جمهوری واحد و تجزیه ناپذیر آلمان باشند، بلکه علاوه بر آن بکوشند تا در این جمهوری قدرت مطلقاً در دست دولت متمرکز شوند. آنان نباید با آنچه که دمکرات‌ها در باره‌ی آزادی کمون‌ها و خود مختاری اداری و غیره نقل میکنند، گمراه شوند. در کشوری چون آلمان، که هنوز باید این‌همه بقایای قرون وسطایی را از میان برداشت و ملوک الطوائفی Particularisme محلی و ایالتی را در هم شکست، نمی‌توان تحت هیچ شرایطی اجازه داد که هر روستا، هر شهر و هر ایالت سدی جدید در برابر فعالیت انقلابی، که تمامی نیرویش از مرکز ناشی می‌شود، پدید آورد. نباید اجازه داد که وضعیت کنونی که آلمانی‌ها را وا می‌دارد تا

برای دست یافتن به پیشرفتی مشترک به مبارزه‌ای جدا از یکدیگر در هر شهر و ایالت بپردازند، دوباره بوجود آید. آن شکل از مالکیتی که هنوز در پس مالکیت خصوصی مدرن پنهان است سرانجام ضرورتاً با آن در همه جا یکی خواهد شد. مالکیت مزبور همان مالکیت ناحیه‌ای است که لاجرم کشمکش میان نواحی غنی و فقیر را دامن می‌زند، بویژه نباید اجازه داد که این مالکیت و همراه با آن حق غلط انداز شهروند ناحیه، همراه با حق شهروند دولت، از طریق آئین نامه‌های ناحیه‌ای به اصطلاح آزاد، به زیان کارگران تداوم یابد. امروزه در آلمان، همچون فرانسه‌ی ۱۷۹۳، واقعیت بخشیدن به تمرکزی کاملاً جدی وظیفه‌ی یک حزب حقیقتاً انقلابی است.⁷

دیدیم که چگونه دموکرات‌ها در جنبش آینده به قدرت دست یافته و چگونه ناگزیر خواهند شد که ضوابطی کم و بیش سوسیالیستی را پیشنهاد کنند. مسئله اینست که کارگران چه ضوابطی را در تقابل با آنان پیش خواهند نهاد. ناگفته پیداست که در آغاز جنبش کارگران هنوز نمی‌توانند ضوابطی مستقیماً کمونیستی را پیش نهد، اما می‌توانند:

۱ - دموکرات‌ها را وادارند که در زمینه‌های مختلف در سازمان اجتماعی موجود مداخله کنند، سیر عادی آن را برهم زنند، خودشان را رسوا سازند (به مخاطره اندازند) و بیشترین نیروهای مولد، وسائل حمل و نقل، کارخانه، راه آهن و غیره را در دست دولت متراکم کنند؛

۲ - پیشنهادهای دموکرات‌ها را، که در هر حال نه بمثابه انقلابی، بلکه بعنوان رفرمیست عمل خواهند کرد، به نهایت خود سوق داده و این پیشنهادها را به حملاتی مستقیم علیه مالکیت خصوصی تغییر دهند. مثلاً اگر خرده‌بورژواها با خرید راه‌های آهن و کارخانه‌ها را پیشنهاد کردند، کارگران باید خواستار آن شوند که این راه آهن‌ها و کارخانه‌ها بعنوان املاک ارتجاعیون و بدون پرداخت غرامت توسط دولت ضبط گردند. اگر دموکرات‌ها مالیات تناسبی را پیشنهاد کردند، کارگران باید خواهان مالیات تصاعدی شوند. و اگر هم خود دموکرات‌ها یک مالیات تصاعدی معتدل را پیش نهاند، آنگاه کارگران باید خواستار مالیاتی شوند که در چنان مقیاسی افزایش یابد که سرمایه‌ی بزرگ را به مخاطره اندازد. اگر دموکرات‌ها خواستار تنظیم قرضیه عمومی شوند، آنگاه کارگران باید خواهان ورشکستگی دولت شوند. به این ترتیب مطالبات کارگران، باید در همه جا با توجه به امتیازات و اقدامات دموکرات‌ها تنظیم گردد.

هرچند کارگران آلمان نمی‌توانند بدون یک تحول انقلابی کاملاً طولانی قدرت را تصرف کرده و منافع طبقاتی خویش را غالب گردانند، اما حداقل این بار اطمینان دارند که نخستین

⁷ - یادداشت انگلس بر چاپ ۱۸۸۵:

امروز باید بیاد داشت که عبارت فوق بر یک سو تفاهم مبتنی است. در واقع در آن هنگام به یمن تحریفی که بنیایرتیست‌ها و لیبرال‌ها در تاریخ کرده بودند چنین پنداشته می‌شد که ماشین اداری متمرکز فرانسه با انقلاب کبیر پا به عرصه حیات گذاشته و بخصوص توسط مجلس کنوانسیون و در جهت تبدیل آن به سلاح لازم و تعیین کننده برای غلبه بر ارتجاع سلطنت‌طلب و فدرالیست و دشمن خارجی، دستکاری شده است. اما امروزه کاملاً معلوم شده است که در تمامی طول انقلاب تا هجدهم برومر، اداره عمومی دیپارتمان‌ها، نواحی شهری و کمون، مرکب از مراجعی بود که توسط خود اداره شدگان انتخاب می‌شدند. در واقع اداره شونگان در چارچوب قوانین عمومی دولت از آزادی کاملی برخوردار بودند، و دقیقاً همین اداره خود مختار ایالتی و محلی که شبیه آن در آمریکا وجود دارد، به اهرم قوی انقلاب تبدیل شد، تا جایی که ناپلئون بلافاصله پس از کودتای خویش در هجدهم برومر عجولانه سیستمی از استانداری را جایگزین آن ساخت که امروز هم معمول است و از همان آغاز کار جزو ابزارهای ارتجاع بوده است. اما به همان اندازه که اداره خود مختار ایالتی و محلی با تمرکز سیاسی ملی چندان تضادی ندارد به همان اندازه نیز الزاماً به خود خواهی کوتاه نظرانه محلی‌گرایانه و ناحیه‌ای که در سوئیس شوکه کننده است و در ۱۸۴۹ همه طرفداران جمهوری فدراتیو آلمان جنوبی می‌خواستند از آن قانون برای آلمان بسازند، ربط چندانی ندارد.

پرده‌ی این صحنه‌ی انقلابی قریب‌الوقوع با پیروزی مستقیم طبقه‌ی خودشان در فرانسه مقارن گردیده و به این ترتیب تسریع خواهد شد.

اما ایشان به منافع طبقاتی خویش آگاهی خواهند یافت، به محض امکان یافتن در حزب مستقل خویش گرد خواهند آمد و برای یک لحظه هم اجازه نخواهند داد که عبارت‌پردازی‌های سالوسانه‌ی خرده‌بورژواهای دموکرات ایشان را بفریبند و از سازماندهی حزب خودمختار پرولتاریا باز دارد. شعار جنگی ایشان باید چنین باشد: انقلاب مـداوم.

لندن - مارس ۱۸۵۰